

اسناد فارسی ، عربی و ترکی

در آرشیو ملی پرتغال

در باره

هرموز و خلیج فارس

(۲)

از :

جهانگیر قائم مقامی

(دکتر در تاریخ)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان ښار علمي او مطالعاتي فریښی
پرتال جامع علوم انسانی

سند شماره ۹

ترجمه نامه محمدشاه به نایب السلطنه هندوستان^۱

هوالقنی

محل مهر محمدشاه : السلطان الاعظم محمد شاه بن ابانصر شاه بن سنگل شاه بن تورانشاه تهمتن .

« عالی جناب دولت مآب ابدیت آیات حکومت شعار ، مفخرآل مسیح متبوع جمهور اهل الکتاب [دو کلمه ناخوانا] سلطان ، زادالله دولته وجوامع الضمیر علی از دیاد دولته مصروفه . »

« وبعد ، ماحالات خود را برای سلطان دون جوآن که خداوند تعالی سلطنت و ملك اورا جاوید دارد نوشته ایم و از شما نیز توقع داریم مساعدت و عنایت کنید در مالیات ما تخفیفی داده شود زیرا در غیر این صورت ، این ملك سخت ویران خواهد شد و البته این کار درستی نیست که سرزمینی که به نام پادشاه پرتغال است ویران گردد . . . »

و سپس ، محمدشاه از نایب السلطنه هندوستان خواسته است او هم همت خود را چون دالبوکرك به آبادانی هر موز مصروف سازد.

۱- مدارك شرقی D—O—81 به طوری که از متن اصلی نامه برمی آید، آن را فارسی زبانی نوشته که به زبان عربی آشنائی کامل نداشته و پاره ای از جاهای آن ترجمه لغت به لغت فارسی به عربی با حفظ اسلوب فارسی نویسی است و به علاوه تأثیر لهجه عربی محلی نیز در آن مشهود است .



سلطان
به کتبه

عالمی دولتوں کے حکومتمن و ممالک میں جو کتب و کتابوں کے

تعداد و حوالہ ناموں کے ساتھ درج ہے۔

میں سے بعض حوالہ ناموں کے ساتھ درج ہے۔

ذرا زیادہ حوالہ ناموں کے ساتھ درج ہے۔

میں سے بعض حوالہ ناموں کے ساتھ درج ہے۔

تعداد و حوالہ ناموں کے ساتھ درج ہے۔

صفحہ اول سند شماره ۹ - نامہ محمدشاه پادشاه ہرموز بہ نایب السلطنہ ہند

سند شماره ۱۰

ترجمه نامه میرشرف بن شرف وزیر اعظم هرموز به پادشاه پرتغال^۱

« به اعظم سلاطین بزرگت و قدرتمندترین امرا و افتخاراهل مسیحیت .

« پس از تبلیغ سلام به اطلاع می‌رساند که حامل این نامه اوضاع ما و این سرزمین را که زیر نظر و در شمار قلمرو شماست به عرض خواهد رسانید که مرحمتی فرمائید و مقداری از مالیات و خراج مقرر سالیانه ما را تخفیف دهید و ارفاقی کنید تا بتوان زندگی کرد و ملک آبادان شود. زیرا مصلحت و درست نیست قلمروی که به نام شماست ویران گردد ، بلکه آبادانی آن منحصراً منوط به توجه حضرت شماست .

« آبادانی این بلاد ، از قدیم با کاپیتان افسوسدالبوکرك بود که با عدل و اهتمام خود این جا را احیا نمود. لیکن ، اکنون محصول کم شده و بر شما واجب است عنایتی بفرمائید. ما نیز در مراتب بندگی پابرجا و کمر خدمت بسته ایم . »

از دوستدار مخلص ، میرشرف بن شرف»

۱- از مجموعه چاپی «اسناد عربی برای تدوین تاریخ پرتغال» ، تألیف دوسوزا ، صفحات ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ ، نامه پنجاه و هشتم .

Do Mir Xaraso, Guazil de Ormuz, escrita a ElRei
D. João III.

AO maior entre os Grandes Soberanos, e o de maior poder entre os Princeses, e Conquistadores, firmeza dos Crentes no Messias, columna dos cultos

الى العظيم بين الملوك
الكبار وازيد قدرة بين
الامارات الانتخار متوع
اجساد المسيح وقاعدت

اشك الكتاب نسك
السلطان ومولاي الاقاليم
البعيدة والقريبة السلطان
دون جوان زاد الله دولته
ورفع علمه ومملكته وبعد
تبلغ سلامة الصائفة
ننهي لعلمكم بان حامل
هذا الكتاب بعلمكم
باحوالنا واحوال هذه
البلاد الذي هو تحت
نظركم وتحسوب عليكم
كفي نتحن علينا
تدقيقنا المتحصل
والمال المعين علينا كل
سنة لتقدر نعيش
ويحمر البلاد فلا يجوز
ان بلاد الذي هو
باسم جنابكم العالي
وتحسوب على اعلى
ملوككم بخرب وعارته
مربوطه باهتمامكم
الشريف وخاطركم الكريم
وقارة هذه البلاد من
تدبير كانت من قبطان
الكبير اتسو دالبوكرك
الذي بعدله واهتمسامة
احبنا هذا البلاد ولاكون
في الوقت الحاضر نقص
محصوله والواجب عليكم
وعلى اهتمامكم المساعدة
لهارته وحفظه وتحني من
جانينا اكمال امركم

res dos preceitos do Evangelho ;
descendente dos Reis, e Senhor
dos Climas visinhos, e distantes ;
ElRei Dom João, a quem Deos au-
gmente a vida, e exalte o Dominio.

Depois de huma grande, e
affectuosa laudação, vos damos a
saber que o portador desta nos-
sa Carta vos informará do esta-
do, em que nos achamos ; e
deste paiz que he vosso e está
por vossa conta, a fim de mo-
ver a vossa alta pessoa a fazer o
que depende da vossa parte, que
he o socorro em aliviar-nos em
parte do tributo annual, para que
possamos existir, e senão destruir
este paiz ; porque estando este Rei-
no em nome, e por conta de
V. Magellade, não he justo que
se destrua. A sua conservação só
depende de vós, e da vossa no-
bre vontade, e illustre cuidado. O
grande Capitão Affonso de Al-
buquerque com o seu vigilante cui-
dado fez crescer a povoação, e
commercio deste paiz, o qual
presentemente se acha em grande
decadencia. Agora depende do
vosso Real cuidado o seu restabe-
lecimento, e conservação ; e da
nossa parte he a execução das
vossas ordens, para o que estamos
com os braços arregaçados (a),
e os pés firmes, como tambem
(a) Veja-se a nota a pag. 179.

para tudo o que for mostrar-vos
a nossa obediencia. Deos cremi-
ze o vosso Reinado. *Sem data.*

وتغناه وترانا قابدين على
سائق العبودية ومتمشدين
الساعدين كل ما يكون
لطاقتك والله يدوم عزك
وملكك

Do amigo sincero

من الهب الجليصى مير
شراف بن شرف

Mir Xaraso ben Xaraso.

سند شماره ١٠ - نامه ميرشرف بن شرف به پادشاه پرتغال

نامه لهرسب بن محمود شاه به پادشاه پرتغال^۱

هو

کتابخانه مدرسه فیضیه قم

« بررأی عالم آرای سلطان سلاطین عالم و پادشاه ممالک عرب و عجم و فارس و دیلم ، خلدالله تعالی ملکه و عدالة و احسانه روشن باد که این بنده و آبا و اجداد در خدمتکاری و جانسپاری پادشاهان هر موز بوده ایم و الحمد لله که در این مدت هرگز تقصیری ننموده ایم که شرمندگی باشد و تا لشکر پرتکال به هر موز آمده اند ، بنده و قوم بنده که در درگاه هر موز مشهور ایم [کذا] در هر محل و هر ملک که بوده ایم خدمتکاری و اخلاص لشکر پرتکال به نوعی ننموده ایم که برایشان اخلاص بندگان ظاهر شده و این حال بر کپتن تمران و کپتانان تمام معلوم است و در این مدت مادام در خاطر بوده که در صحبت کسی معتبر امین که هم مخلص پادشاه و هم خبیر این ملک باشد عرض اخلاص خود بنمایم تا از جانب پادشاه مزید تربیت و عنایت ظاهر گردد و چون در این و لاکشمرانتانی روانه درگاه بود و لاف غلامی پادشاه داشت ، بنا بر اعتبار او و اخلاص و خدمت خود واجب دیدم که در صحبت او اخلاص خود عرضه داشت کنم تا به محل مجال ، مخفیانه زبه عرض پادشاه رساند به نوعی که در نزد مسلمانان موجب بدنامی و دشمنکامی بنده و کسان بنده نشود .

۱- از مجموعه مکاتبات نایب السلطنه هند ، Carta do Vice-Reis d'India ، با علامت اختصاری C. V. R. ، برگ 86. A در پشت نویسی پرتغالی این سند نوشته شده است : نامه میر محمود شاه درباره ارسال يك نامه به Cuja's Adimi این لهرسب بن محمود شاه همان است که چند سال بعد با لقب امیر جمال الدین از طرف پادشاه پرتغال به وزارت سلغر شاه دوم (۹۴۸-۹۴۰ هـ ق) منصوب گردید . (ر . ک به ۱۰۶-۱۰۵ جلد یکم همین کتاب) .

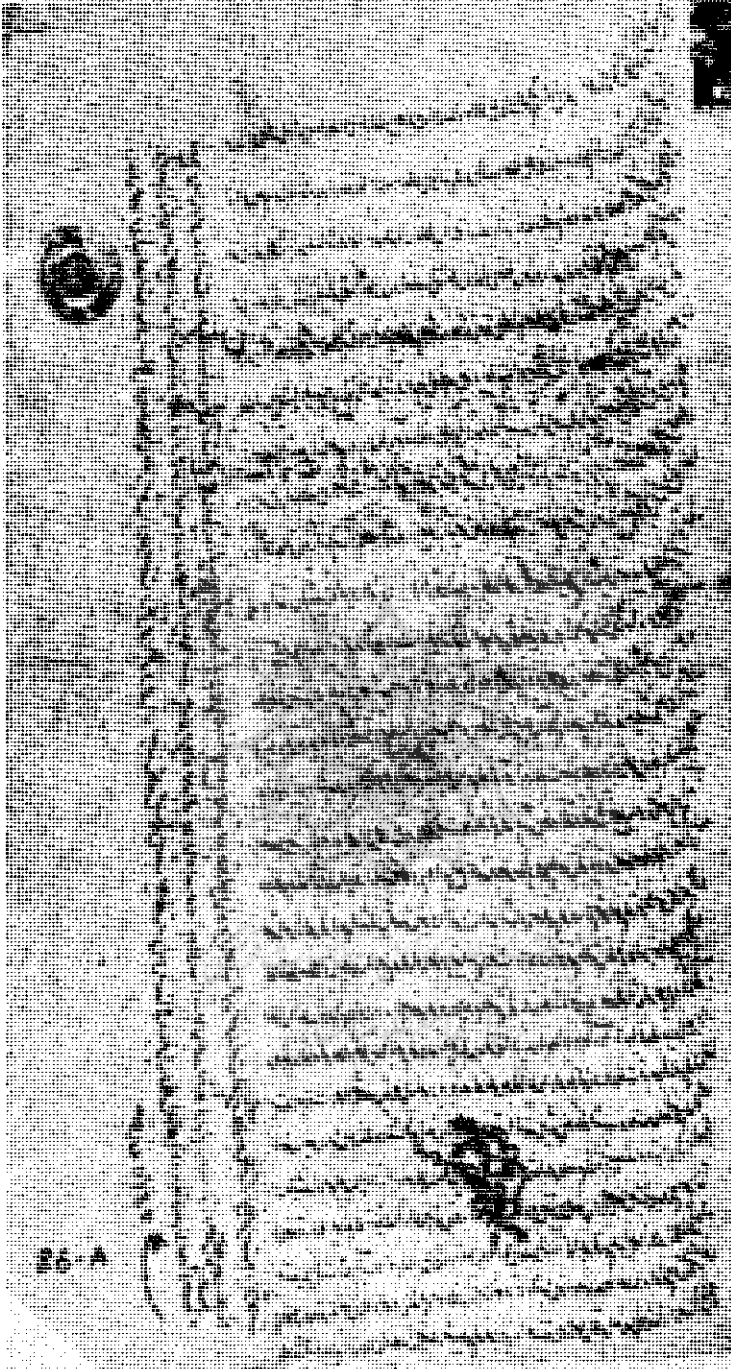
بنابراین کتابت خود و کتابت شخصی معتبر که مطلع‌ترین صورت است و کتابت‌ها که به مخالفان نوشته بوده‌اند و از راه گرفته شده، تماماً مهر کرده تسلیم انتانی نموده‌ایم . سوگند به سر پادشاه و کتاب انجیل به او داده‌ایم و خط دست او گرفته‌ایم که به هیچ‌کس نتواند نمود الا خاصه پادشاه پرتکال و صورت حال چنین است که بنده در قلم‌ها بودم که شجاع‌الدین نام ، نوکر محرم وزیر هرموز به قلم‌ها آمد و در مجلس پدر بنده و بنده تقریر نمود که از جانب وزیر آمده‌ام که پیش رئیس سلمان و رومیان روم تا زود بیایند و اندیشه هرموز کنند . چون پدرم و بنده شنیدیم ، در فکر آن شدیم که نوعی نمائیم که نتواند رفت . چند روز در این فکر بودیم که ناگاه همان شخص معتبر^۲ که خود احوال ، حرف به حرف عرضه داشت درگاه کرده پیش بنده آمد و گفت که شجاع‌الدین پیش من آمده است و می‌گوید که از قول وزیر کتابت سلمان دارم مع تحفه و طوماری بیاض که وزیر به خط خود اسم خود بر آن نوشته جهت امرا او که اسم ایشان تحقیق نبود ، اکنون اسم ایشان معلوم نموده‌ام . می‌خواهم که تو بنویسی . من گفتم بلی اما خط سلمان بیاور تا ببینم و از آن‌طور بنویسم . رفت و آورد و گرفتم و گفتم که فردا و بنویسم و بدهم . فی الحال اینک گرفته‌ام و آورده‌ام — [چنانکه]^۲ نمود و دیدم و گفتم که بازنده تا نرود . بعد از آن او هم مردانه نگه داشت و هر چند که گفتگوها و حکایتها با هم نمودند تا به جنگ و دعوا رسید ، باز نداد و نگاهداشت تا زمانی که وزیر از هرموز به هند می‌رفت و همان شخص تیز همراه خود بردند که مگر به دلداری از او باز گیرند . در وقت توجه به او گفتم که کتابت‌ها

۲- این شخص که در دوسه موضع دیگر در این نامه به او اشاره شده کمال بیرحسین لاری است که نامه دوازدهم از اوست .

۳- در متن اصلی : چنچه .

با خود مبر و به من ده تا به دست کسی امین به پرتکال فرستم .
 القصه پیش‌بنده گذاشت و رفت و تاغایت کسی که لایق آن باشد
 که جوهری چنین بستند، نگاهدارد و به کسی ننماید الا پادشاه ،
 نمی‌دیدم و موقوف داشته بودم تا به هر موز بازآمدم و در خدمت
 درگاه بودم که روزی انتانی پیش بنده آمده و گفت که در کراچی^۴ ،
 خبری چنین از آن شخص معتبر شنیدم و احوال به تفصیل گفت و
 جواب دادم که به سر پادشاه پرتکال و به انجیل سوگند خورد که آنچه
 گوئیم به کسی اظهار نکند الا پادشاه پرتکال و سرما مخفی دارد ،
 آن چنان که هیچ مسلمان واقف نشود . تماماً قبول نمود و سوگندها
 خورد و او هم امین و معتبر و مخلص پادشاه دیدیم ، از روی اخلاص
 و اعتبار تسلیم او نمودیم تا بستند ، در محل لایق به عرض پادشاه
 رساند و شرح این حال به موجبی که دانسته و تحقیق کرده و به او
 روشن است هیچ حرف از پادشاه مخفی ندارد و به عرض رساند که
 از آن زمان پادشاه به آنچه صلاح دولت خود بیند عمل فرماید و این
 صورت امری مشهور است . اما پوشیده نیست که همین کتابت‌ها
 بر کس ظاهر نشده . آنچه شهرت یافته ، مردم از زبان همین شجاع -
 الدین نام شنیده‌اند چرا که او این حرکت موجب بزرگی و خدمت
 خود می‌دانست بلکه می‌نمود که مکرر رفته‌ام و این خدمت کرده‌ام
 و کتابت از رومیان به عهد و شرط گرفته‌ام و آورده‌ام تا بر غلامان
 سلطان پرتکال واضح باد و الباقی چون بزرگی عدالت و پادشاهی
 آن سلطان عالم پیش از حد صفت و تقریر ، تا تحریر این بنده
 ضعیف نحیف مسکین است مصلحت بیش از این گستاخی و دلیری و لاف
 اخلاص ندید و به دعا [ی] دوام دولت پادشاه ختم کرد . و الامر الاعلی
 در پشت نامه : بنده کمترین غلامان مخلص بی شبهه لهر سب -
 بن محمود شاه .

۴- منظور شهر کراچی است .



صفحه دوم سند شماره ۱۱ - پشت نامه لهرسب بن محمودشاه ، حاوی امضای
لهرسب و مهر آرشيو پرتغال

نامه کمال پیرحسین لاری به پادشاه پرتغال^۱

هو

سلطان پرتگال

بر ملازمان سلطان بروبحر و پادشاه عرب و عجم روشن باد که در قلمهات بودم و رئیس شجاع الدین نوکر وزیر هرموز به قلمهات آمد و شهرت داد که من از جانب وزیر پیش رومیان و سلمان می روم. بعد از آن، چند روز پیش بنده گفتم که کتابت وزیر که به سلمان نوشته دادم تا به خود کتابتی دیگر که خط وزیر بر آن هست همراه است که چون حاجت افتد به کسی دهم که به اسم امراء سلمان بنویسد. بعد از دوسه روز گفتم می خواهم روانه شوم و این طومار که اسم وزیر بر آن نوشته جهت من بنویس. بنا بر اخلاص که با لشکر پرتگال داشتم خواستم که از دست او بستانم. گفتم آن کتابه که نوشته اند بیاور تا ببینم که چون نوشته اند. چون این برفت حکایت به امیر لهرسب گفتم. میر لهرسب نیز صلاح در آن دید که این کتابه به رومیان نرسد، به جهت خاطر پادشاه پرتگال. بعد آن شجاع الدین کتابه آورد گفتم همین کتابه پیش من باشد تا فردا بنویسم. چون اورفت در حال همان کتابت به امیر لهرسب نمودم. بعد از آن در دیواری پنهان کردم. شجاع الدین هر چند می طلبید، می گفتم در خانه بود و فوت شده. جنگ و دشنام و زدن و بهانه بنیاد کرد و غلامان فرستاد که بنده را بزنند و به ضرب چوب باز ستانند. میر لهرسب می گفت که صلاح نیست که باز دهند جهت دولت پادشاه پرتگال. بعد از آن وزیر آمد، در جلبه منوئل مسید به هندوستان رفتم. زمان

توجه، میرلمهرسب کتابه طلبید که به من ده تا زمانی که کسی امین که دانیم که مخلص لشکر پرتکال است به دست آن کس دهیم و به پرتکال فرستیم. کتابت به او سپردم و رفتم. بعد از آن در کرچی، این حکایت به آنتانی گفتم که به جهت اخلاص پادشاه پرتکال، این حکایت نگذاشتم که به رومیان برسد. بعد از آن که به جرون رسیدم آنتانی کتابت و شرح حکایت از بنده طلبید. شرح به او گفتم و گفتم کتابه از میر بطلب. بعد از آن آنتانی کتابه از میر طلبید و گفت من به خدمت سلطان پرتکال میروم. خط به من بده تا برسانم. میرلمهرسب سوگند به سلطان پرتکال وانجیل به آنتانی داد که در هیچ محل این حکایت به کس نگوید و این خطها و آنچه شنیده به کس ننماید. از زمانی که به پادشاه پرتکال خود برساند و تسلیم پادشاه نماید او به این موجب خط از او باز گرفت که اگر به کسی دیگر گوید گناهکار باشد. بعد از آن خطها تمام تسلیم آنتانی نموده شد، سر به مهر. آنچه در این نوشته سوگند بر آن یاد کرده‌ام و هیچ شك در این نیست پادشاه حاکم است و امره اعلی و السلام. .»

در پشت نامه نوشته شده است: «همچنین است که نوشته بنده درگاه اعلی کمال پیر حسین لاری». طاعات فرسی

توضیحات

منظور از نامه‌ای که در این سند از آن صحبت شده و به دست میرلمهرسب و سپس به آنتونی مامور پرتغالی در خلیج فارس افتاده بود نامه سیزدهم و یا چهاردهم است و مطلب این نامه مطلب همان نامه‌ای است که پروفیسور ماتوش در کتاب خود، تاریخ آنرا با تردید، سال ۱۵۰۸ (۹۱۳ و ۹۱۴ ه. ق) نوشته و مشخصات آرشیوی آنرا C. V. R. 161 ذکر نموده و چون در اسناد فارسی و عربی و ترکی چنین سندی با این مشخصات سراغ نداریم می‌توان سند مورد استناد پروفیسور ماتوش را ترجمه پرتغالی سند دوازدهم دانست.

سلطان کمال

برادران سلطان بروجرد شاه مرد عظمی که کنده درها بودم و شکرش
 هر روز بنهاست آید و شهرت داد که من از جانبی ز بیوش میان سلطان و
 پیش برکت گزینت در زیر کمان نشسته و او با هم کمانی مگر که خنجر روای گشت
 چون حاجت افروز کنی که هم که امیر سلطان بودید هر دو روز در کمان تمام شد
 یعنی من بیاید از کمان کمان و امیر تمام کند بر کمان گزینت که از کمان
 نشسته چون در وقت نماز با برهت گزینت برهت و حق جان که از کمان
 معادل کسب و این که آورد کم کسی پیش باشد تا در راهیم چون در وقت نماز
 نمودم بعد از آن در وقت نماز که امیر شجاع الله در وقت نماز در وقت نماز
 بیاید که در وقت نماز که بنور آید و بنور جبهه نشسته میسر یکدیگر که در وقت
 باشا بنگل میباید که در وقت نماز که بنور آید و بنور جبهه نشسته میسر یکدیگر که در وقت
 تا خانگی که این که در وقت نماز که بنور آید و بنور جبهه نشسته میسر یکدیگر که در وقت
 که چون آن که به باشا گفتم که چون آن که به باشا گفتم که چون آن که به باشا گفتم
 رسیدم اشاق که در وقت نماز که بنور آید و بنور جبهه نشسته میسر یکدیگر که در وقت
 گشت همه خدمت سلطان و کمال تمام خط من برین تا رسام هر روز که در وقت نماز
 به شاه که در وقت نماز که بنور آید و بنور جبهه نشسته میسر یکدیگر که در وقت
 خود رسام که در وقت نماز که بنور آید و بنور جبهه نشسته میسر یکدیگر که در وقت
 خطها تمام رسامی که بنور آید و بنور جبهه نشسته میسر یکدیگر که در وقت

سند شماره ۱۲ - نامه کمال پیر حسین لاری به پادشاه پرتغال

سند شماره ۱۳

نامه رئیس شرف‌الدین بن نورالدین به امیرسلیمان

پاشا و سر عسکر عراق^۱

یا مفتح‌الابواب

ابوالنصر امیرسلیمان

برضمیرمنیر حضرت بانصرت سعادت‌سپاه ، المجاهد الغازی
فی [-]. شیرمعرکه دلاوری، اردشیر جولان بهادری ، منظور انظار
سلیمانی.. المعتمصم بالله السبحان، نصره الله تعالی علیه وعلی من
تبعه [-] اهل البغی والعدوان واضح می‌گرداندکه از جور و تعدی
کفره و ظلم ظلمه کارم به جان رسیده و از افساد امیردرگاه و اغوا
مستوفی و فساد شمسی‌گبر هندی کارد به استخوان . مجملی [-] که
در این اوقات به کفره طعاب و فجره لغات رسانیدند همین بود که
شرف نورالدین مخلص رومیان است و نزد ایشان می‌رود حبس
کردن او صلاح کار شماست چون تفحص حقیقت حال از ایشان
نمودند گفتند مشورت با ما کرده . قصه غصه افساد حساد و حکایت
شکایت [ظالم] و شداد [کفره] عاد عناد زیادت از درجه تحریر و
تقریر است. اکنون چون مشاهده حمایت دین و معاونت آن کمین
مسند تمکین نمودند به کافرونکم سپرده‌اند و رقم حیاتم از لوح
هستی سترده‌اند. الله الله از برق، سرعت سیر استعاره فرمای و
فی الفور توجه نمای که لشکر اعداء محقر است و مدد ارباب ظفر
معدوموجود .

۱- از مجموعه مکاتبات نایب‌السلطنه های هند ، No: 160, C.V. R. عکس این نامه در کتاب پروفیسور ماتوش نیز کلیشه شده است . (صفحه ۲۱) .

بی چراغ تو من به چاه افتم دست من گیر تا به راه افتم
 صورت قضایا [ی] ماضیه و وقایع حال بالتفصیل والاجمال به
 زبان حاجی شجاع الدین علی است که به عرض رساند. طول و عرض
 کتابت موجب ازدیاد آفت می دید و مخالفان در کمین. آنچه در باره
 تقبلات کمترین جهت سه نفر مذکور، به خصوص حکایت راشد
 دین فاسد که قاتل برادر کمینه است به عرض رساند. زبان او لسان
 بنده و قبول او قول کمینه مخلص دیرینه دانند. چون خدمتکاری
 قدیم وسیله جسیم و ذریعه عظیم میدانم، به طول طومار مضيع
 اوقات فرخنده آثار نمیگردد و سایر ابواب به سؤال آن ذوی الاقبال
 و جواب مشارالیه باز میگذارد. اقبال و نصرت همعنان به محمد بن
 بنی عدنان. آمین

در پشت نامه اثر مهر گلابی شکل شرف الدین و در زیر آن،
 عبارت «الاعتماد» دیده می شود.

توضیحات

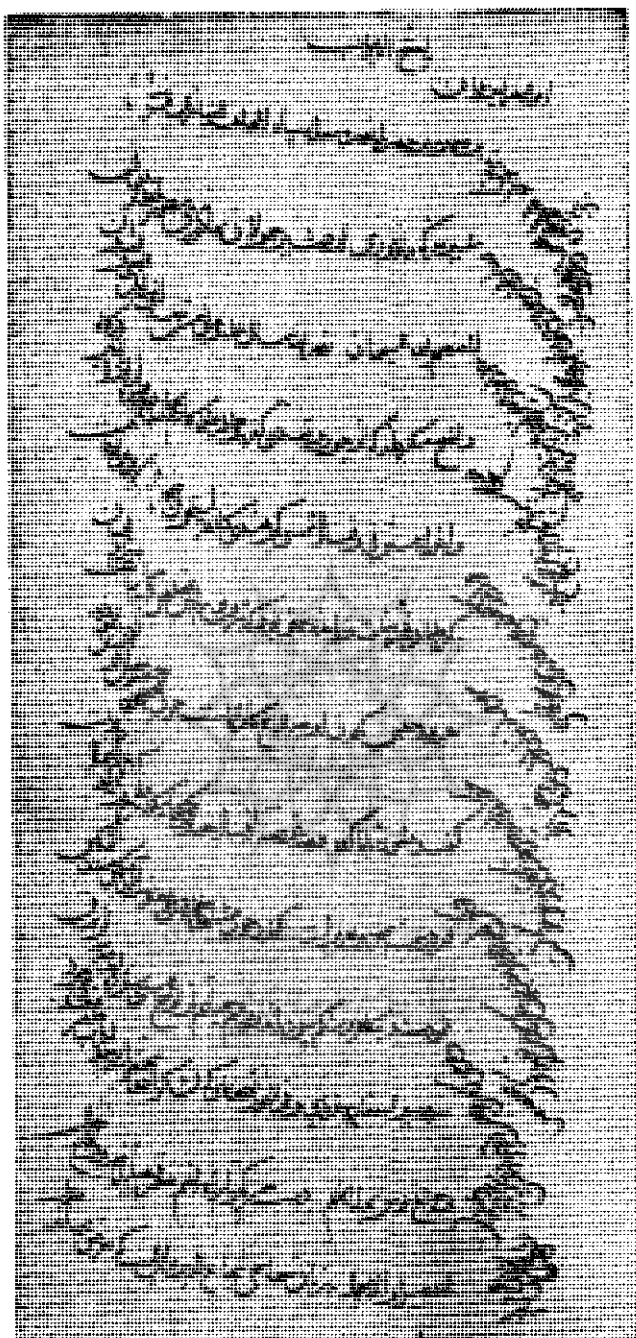
سجع مهر شرف الدین که دو نمونه دیگر هم از آن ، در نامه های
 شماره چهاردهم و هیجدهم مجموعه حاضر در دست داریم، بصورت
 کامل خوانده نشد ولی آنچه من حیث المجموع از دقت در نقش این
 سه مهر به دست می آید چنین است :

در بالای مهر، کلمه «الله»

در قسمت میانی که نیمی از سطح مهر را شامل می شود: «مهر...»

او... محمد هست بقین»

در قسمت زیرین : «بنده نادعلی شرف الدین نورالدین» .



سند شماره ۱۳ - نامه رئیس شرف الدین بن نورالدین به امیر سلمان

سند شماره ۱۴

نامه رئیس شرف‌الدین وزیر هرموز به امیرسلیمان^۱

هو هو

رئیس سلمان

فتح و اقبال و نصرت و ظفر و حشمت و جلال ملازم رکاب حضرت شجاعت سعادت بسالت مدار اسدالمعارك فی الافاق [—] و قصبات السبق فی مضممار الشجاعه بالاستحقاق قامع ابنيه الكفر والضلال ، رافع الویه الغزوللی غایه الكمال، منظور انظار السلاطین، مقبول القیاصره و الخواقین المختص بعنایة الله السبحان ابوالغازی صانه الله تعالی عن طوارق الحدثان باد .

مخلص صادق الاخلاص که ارثیه و اکتساییه کمر یکجهتی و عبودیت آن ظفر مآب بر میان جان دارد، بعد از تبلیغ ضراعات و انکسار عرضه می‌دارد که مدت مدید شده که بلده جرون و توابع الی هند در دست کفار فرنج گرفتار اند و ضربها [ی] جور و جفا [ی] کفره بر قفا می‌خورند. در این سنوات هیچ مغیثی و معینی پیدا نشد که مسلمانان از جور کافران باز رها کند. بارها عازم بر آن شده‌ام که خود را به کعبه معظمه رسانم و از آنجا صورت حال و قصه این غصه به درگاه پادشاه سلیمان جاه خورشید اشتباه عدالت دستگاه ملوک

۱- از مجموعه مکاتبات نایب السلطنه‌های هند No: 82, C. V. R. در پشت نویسی این نامه ، به زبان پرتغالی نوشته‌اند «نامه رئیس شرف وزیر هرموز به سلطان سلیمان رومی» و آن اشتباه است زیرا به طوری که از محتوای آن برمی‌آید این نامه به رئیس سلمان پاشا و سرعسکر عثمانی در عراق و بصره نوشته شده است .

سپاه [سلطان سلیمان شاه]^۲ خلدالله سبحانه سلطانہ رفع نمایم و امداد واعانه از آن سلطان عدالت توامان طلبیم تا غور فرموده ترحم بر عباداله نموده فوجی از عساکر ظفر مآثر بدین بنادر و آن سکان گمارد و به ضرب توپهای آتش بار صاعقه کردار دمار از روزگار کفار برآرد. چندگاه انتظار فرصت داشتیم. ناگاه بشارت رسید که جنود مظفر ورود سلیمانی جهت قلع و قمع بناء کفر کفره فرنگ به جده نزول اجلال فرموده روز به روز انتظار ظهور لشگر فیروز اثر آن سرور دین پرور داشتیم. چون خیر نزول لشکر نصرت پیکر به این جماعت کفر بضاعت رسید، تمام در مقام فرار و جاده انکسار بودند و چون قدرت مقاومت و قوت مدافعه در خود نمی یافتند احوال و ائقال ریزان گریزان بودند. ما نیز بر حسب طاقت و قدرت نام از لشکر از کمانداران جانباز و سرداران سرانداز، از بیگانه و خویش و بهادران رزم اندیش نمودیم. ناگاه کتابت این ظالم دین فاسد، شیخ راشد مسقطی که مشیر و وزیر و یکرنگ فرنگ است به این گروه بی شکوه رسید مشتمل بفرح و شادی که عساکر رومیه از سردار فرار نموده اند و به طرف یمن رفته اند و والی شحر مرا خبر داده و مدت مدید است که به قاعده به راه برو بحر، مرد به شحر می فرستد و حاکم شحر خبرها که موجب قرار و فراغت خاطر مردم کافر است به شیخ راشد می رساند. اکنون حسب الله تعالی صدقات فرق پادشاه که از برق سرعت سیر استعاره کرده تصمیم عزم جرون فرمایند و از مدد خرج و مدد لشکر هیچ اندیشه ننمایند

۲- در متن اصلی نامه، عبارت داخل دو قلاب نیست و آن را بر بالای نامه نوشته بوده اند و این وضع بر اساس قاعده ای است که در تداول دیوانی ایران تا پایان دوره صفوی نام پیغمبر و سلاطین را احتراماً در متن نامه نمی نوشتند و به مفهوم اینکه آن نام برترین نامها و اسامی و کلمات است، آنرا بیرون از متن، در حاشیه و یا در صدر نامه به آب طلا و یا مرکب رنگین می نگاشتند.

که این مخلص به هر دو صورت کمر بسته و مانعی نیست و التماس آنکه وقت توجه به هرتلبیس که توان شیخ مسقط بدست آورند چه بر اهل عالم چون آفتاب روشن است که بافرنگی متفق شده و برادر این مخلص را مقتول ساخته. ثبوت نامه قضات و حکام و اهل ملک دارم. اگر لشکر سلطان او را به قصاص قتل برادرم مقتول سازند پانصد تمان^۳ [کذا] می‌دهم، چه قتل او از قبیل قتل افعی در سایر دین و ملک واجب است از آن جهت که معین و نصیر و مخبر و بیشیر کفره شیر است و از حاکم شعر حمایت و رعایت می‌بیند و این خبرها به او می‌رساند و بنیان حصار و اساس کار این کفار اشرار مستحکم می‌گرداند لله‌لله که رحم بر حال مسلمانان مظلوم آورند و تملل موجب آفات و استحکام کار کفار دانند سخنی چند حواله به زبان همین مخلص است که به ملازمه می‌رسد. قول او قول بنده است و عهد او عهد این دولتخواه امیدوارم که هر چند زودتر عنان عزیمت کشور گیر به این دیار و ترفیه خاطر مسلمان اسیر معطوف سازند. لله‌لله که توقف جایز نفرمایند. دولت و اقبال لایزال باد. آمین.

مخلص مشتاق شرف‌الدین نورالدین .
در پشت نامه اثر مهر گلابی شکل رئیس شرف‌الدین^۴ باقید کلمه

«الاعتماد» سپس این عبارات نیز افزوده شده است [تصویر] :

«چون حجاج متوجه بودند، صورت حال بازنمود. لکن جهت آنکه شاید که ایشان را دولت خدمت به ارسال هدیه مصلحت ندید. در خاطر هست که عنقریب کسی که سوابق خدمت با ملازمان دارد به ملازمه فرستد. امید که قبل از وصول او، دولت خدمت آن دین مدار سمت حصول پذیرد.»

کتابخانه مدرسه شهیدان

۳- منظور تومان است .

۴- درباره سجع این مهر به توضیحات نامه سیزدهم رجوع کنید .

بسم الله الرحمن الرحيم
 يدور في افلاكها
 نورها
 حيا ربه نور ذوقها ونور حمتها حلال نعمها كالجود
 والعيان خروجه مشاهاة ونور حيا نور جودها
 دفع اليه العز وريه الكمال منظر انوار عليا من مفعول
 بوجه البهائم
 او العز في حيا انوارها انوارها
 كذا في ذكرها كذا في ذكرها كذا في ذكرها
 ما تارة كذا في ذكرها كذا في ذكرها كذا في ذكرها
 كذا في ذكرها كذا في ذكرها كذا في ذكرها
 كذا في ذكرها كذا في ذكرها كذا في ذكرها
 كذا في ذكرها كذا في ذكرها كذا في ذكرها
 كذا في ذكرها كذا في ذكرها كذا في ذكرها
 كذا في ذكرها كذا في ذكرها كذا في ذكرها
 كذا في ذكرها كذا في ذكرها كذا في ذكرها

تو بهای آن را صدمه کرده اما در هر دو کار گمار بر آرد خدا که انظار بر او
رسید که جنود مظفر و در سلیمان حمله بلیق ما و کفر کفر و کفر
فرعون و در در اسطاد ظهورت کرد و بر اثر آن مردی برود و نام خود
شکر نصره بگو به اوجاء کفر بضاعه رسید تمام در تمام فرار و حازه انکار
و چون صورت مقاومت و خوف نماند در خود بی فساد اطل و اقبال در آن کور
مانی در حبه طاقه و بعد از نام زده لشکر از آن دارا جانان در سران انوار اریکا و خوشی با آن
نمودیم با که کتاب الظالم و بی باسد شرح است معقلی که بشیر و وزیر و دیگر که فرول است
در لشکر رسید متبل بر رخ می شادی که اسکر و میر از سران فرادین بود و حرفین و اینها
مرا خود داد و وقت رسید است که بقاعه را بر او و بجز خود شخصی نماند و اینها
که موجب قرار و فرار خاطر مردم کار است به شرح آمدی می باشد اکنون
صفقات و فواید که از بر تو است بسیار است که در بعضی چون فرزند و از دست
به لشکر می آید نیزه نماید که آن محقق هر دو صورت که رفت و آن لغت و اهل و بی و بی و بی و بی
قصه و حکم از آن که در دم آن لشکر بود از این همه منسل را در دم مصوم با از صلوات بر علی
افعی می آید و در طلب واجب از آن همه که معنی و محبت و شکر و شکر است و از آن که شکر آید
و از اینها به اوج رساند و بنیان حصار و اساس که از این کار امر شد مستحکم می کرد و آن
بخار مسلمانان محظوم آردند و تسلل و حجت آفات و حکام کار کفار را در حدی حصر و حصار
محل است که سالاری می رسد قول از قول این است و بعد از آن حصار در هر دو طرف



صفحة سوم سند شماره ١٤ - بقية نامه رئيس شرف الدين

سند شماره ۱۵

نامه خواجه قاسم کرمانی به رئیس شرف‌الدین
وزیر هرموز

سراجاً للسعادة والاقبال قاسماً ۱

به خدمت عالی جناب معالی مآب سعادت اکتساب شفقت شمار
مرحمت آثار یگانه زمان، پسندیده دوران که [یک کلمه نامفهوم]
را حاجت اوصاف نیست سلم‌الله تعالی عن جمیع الافات والبلیات،
عرضه می‌دارد احوال این محب‌الحمدالله و به همت دوستان [یک
کلمه نامفهوم] گذران است. امید که ذات عدیم‌المثال در پناه حضرت
[باری عزاسمه] ۲ باشند. ملاذاً بر مخدومی روشن بوده باشد در
آن حین که نودکنیا کپتن تمران بنادر است [کذا] بود از قضا فقیر
در دست ایشان مدتی اسیر بود و موجب خلاصی قصه طولی دارد،
مبادا از این معنی ملالی به خاطر شریف رسد، در قلم آورده نشد.
القصه به همت مخادیم فقیر و بنده زاده‌ها همگی از قید نجات یافت
الا فرزندم خواجه محمود که در آن جانب برده‌اند و اکنون هست .
غرض که در باب تخلص خواجه مذکور عریضه [ای] به جناب وزارت
مآبی حکومت دستگاهی رئیس اعظم [رئیس شرفاً علیا سلم‌الله] ۳

۱- از مجموعه مدارک شرقی No. 75, D. O.

۲- عبارات داخل دو قلاب در متن اصلی بنا به تداول دیوانی زمان در خارج از
متن و در حاشیه نوشته شده است .

۳- عبارات داخل دو قلاب مانند شماره ۲ در حاشیه نوشته شده است .

مرسول است. توقع والتماس از آن حضرت که به هر نوع از انواع و به هر طور از اطوار که مصلحت دانند در آزادی بنده زاده‌ات کوشش می‌نموده باشند. شاید که به همت ملازمان آزاد شود. ایضاً چنانچه می‌فروخته باشند آنچه مطلوبشان است التفات نموده می‌داده باشند که کمیته استادگی [کذا] دارد والا همانا که سرنوشت به طور دیگر رفته که دین از دست داده باشد. فرنگی که به ملازمان بازگشت داشته باشد امر می‌فرموده باشند که می‌خریده باشند. آنچه می‌خواسته باشند باید که ملاحظه کم و بیش نمایند. [یک کلمه نامفهوم] مترصد می‌رود که از احوال بنده زاده غافل نباشند و گوشه‌خاطر می‌داشته باشند و مهمی که داشته باشد به خدمت عرض خواهد نمود که در سروق [-] افتاده باشند که عندالله ضایع نخواهد بود و موجب خلاصی او می‌شده است. التفات [-] خواهند نمود چون مقصود اخلاص بود به زواید مصدع اوقات با برکات نشد. سایه عالی مغلدباد محب جانی قاسم کرمانی.

در پشت نامه نیز این عبارت نوشته شده است :

ام امراضاعه شرف از مطالعه جناب دولت‌مآبی خواجه شریف
قاسماً پرسشی خواهد یافت .

سنة التسعة و لا قال لاسما

بخدمت عالیجناب معالی ارباب مداخلت کاتب مستشار محترم لشاره بکانه
که فی المشرق الاحباب اوصاف نیست
خوشبیدار و صولت محب کلمه و کلمه مستان بکرالت ایضا
در پناه حضرت بهشت ملاطفت بر محمدی اوشن در آن کس و در کلماتی
سازات بود الرضا قورومت ایشان درین بود و در جبهه خلاصی و صراطی دارد و بار
دین معنی ملاکی بخاطر شرف رسد در عالم آرد و شرف الوضو بهمت بخاکم فرزند زاده امکان
بخدمت یافت الا فرزندم خواجه محمود که در درجه پنجم اندر کون است عرض در جبهه
مذکور در عریفه بحاجت وزارت عالی حکومت مسکالی مثل اعظم محول است فی کمال
الرضوخ کلمه هر نوع از انواع و اهر طریر الطور که مصیبت نونه در آرد ای برده است که شرف
ناید که بهمت ملازان آرزو شود ایضا خیمه فیروزه بهشت به جبهه شرف است
نوع میدلم بهشت که کلمه استا فکی دارد و الا حاکم اولت بود و بار در کوهی فرزند
قطع باشد و سکن که ملازان بارگشت در شرف باج او موقوفه بهشت که بنام بهشت
پیش باید که ملاحظه کم در شرف خا به بیاض فرزند بود که در نوال به نفع حاصل
و کوشه خاطر میدلم بهشت بهشت و همگی دانسته بهت کفرست عرض خا به کوهی در کوه
که همه در نفعه خا به بود و موجب خلاصی فیض در می شده است
محمد جواد خا به در و زوایه هر نوع است با کوشه

بابی در شرف

بدر شایه علیا به



Handwritten signature or mark at the bottom right of the page.

سند شماره ۱۶

نامه پسر وزیر سابق قلمهات به نایب السلطنه هند^۱

به عرض می‌رساند که همچون [کذا] که سلطنت و پادشاهی به پادشاهان هرموز [به میر]اٹ می‌رسد ، وزارت و حکومت هرموز به این بنده کمترین به میراٹ می‌رسد و احوال ملک و مال هرموز هیچ کس همچون بنده کمترین نمی‌داند . آن سال اول که فانش دلب-کرك^۲ به هرموز آمد که هرگز فرنگیان هنوز به هرموز نیامده بودند ، پدرم و بنده کمترین در قلمهات وزیر بودیم . فانش دلب-کرك مع شش جلیبه به قلمهات آمدند . چون آواز عدل غلامان پادشاه پرتکال شنیده بودیم طلب صلح از فانش دلب-کرك کردیم . فانش دلب-کرك در قلمهات صلح با پدرم و بنده کمترین کرد و خلعت خوب از جهت پدرم و بنده (دو کلمه ناخوانا) و انگشتی قول از جانب حضرت پادشاه پرتکال به بندگان داد که در هرموز هیچ کس زحمت بندگان و بنده زادگان ندارد . پدرم و بنده کمترین نیز با او قول کردیم که تا ما باشیم ، هر خبری و حالی که بشنویم چنانچه هیچ کس را خبر نباشد با کپتن تمر یا کپتان و مار بگوئیم . فانش - دلب-کرك به هرموز آمد . خواجه عطا حاکم هرموز بود ، جنگ کرد . کپتن تمر نتوانست هرموز گرفتن ، باز به هندوستان رفت . دشمنان با خواجه عطا گفتند که بندگان در قلمهات صلح با [کپتن] تمر فانش

۱- از مجموعه مدارک شرقی : No. 1, D. O. :

۲- منظور آلفونس دالبوکرك است .

دلب کرک کرده ایم. بسیار بسیار زحمت پدرم و بندگان داد [چنانکه]^۲ آنچه داشتیم همه از ما گرفت. خواجه عطا مرد. حکومت به رئیس نورالدین رسید. فائش دلب کرک آمد و هر موز گرفت. چون بنده - کمترین باغلامان پادشاه پرتکال قول کرده بودیم که هر صورت که واقع می شد خبر کپتان و مار می نمودیم تا زمان تورانشاه پیشتر که جنگ بکنند، بنده کمترین را خبر شد. با کپتان گفتم. سخن بنده - کمترین قبول نکردند. جنگ واقع شد و شاه تورانشاه بنده را گرفت و قید کرد و می خواست که قتل کند. خدای تعالی رحم فرمود، خلاص شدم. تا این زمان در خدمت پادشاه پرتکال تقصیر نکردم. دو سال است که نفر خواجه ابراهیم پیش رومی رفته و رومی را به هر موز طلبیده. از عمله و [] نفر خواجه ابراهیم که پیش رومی است بر [ای خوا] جه ابراهیم نوشته بود که پیشکش و سوغات بر دم رساندم و یک صد هزار اشرفی قبول کردم که رومی اول به هر موز بیاید. طلب خط خواجه ابراهیم می کنند که قبول کند تا بیایند. حامل حرف به حبس به دست بنده کمترین افتاد. به کپتان دو مار دیودو - میلو^۴ نمودم. بنده کمترین را نگذاشت که از حصار بیرون آیم تا خط که نفر خواجه ابراهیم بر خواجه [یک کلمه که اسمی بوده] نوشته بود از بنده کمترین گرفت لوپ و س شپنای^۵ به هر موز آمد. نمی دانم که کسان دیودو میلو با لوپ و س گفت یا نه. به این علت از خواجه ابراهیم صدک گرفت و او [را] رها کرد. دو نفر سوداگر بزرگ در این شهر بودند [یک کلمه ناخوانا] خدمت پادشاه پرتکال می نشستند. از ترس آنکه لوپ و س ناگاه به هر موز آید و از ایشان

۳- در متن اصلی : جنجه .

۴- Diodo Mello

۵- منظور لوپوواز Lopo Vaz فرماندار کل هندوستان است .

احوال هرموز سؤال کند ، هنوز لوپ وس به [هرموز] نیامده بود ، شب خواجه ابراهیم وسومی هندو [؟] و حاکم هرموز ایشان را طلبیدند ونمی دانم که چه کردند ، لوپ وس به هرموز آمد ، به این علت نیز از ایشان صدك گرفت ورئیس شرف را می خواست که به گوا برد . سیصد لك از رئیس شرف گرفت وباز هندوستان رفت . دیگر احوال محصول هرموز بنکسال ، هر سال سه هزار لك می شود و عملات دو هزار لك چنانکه هر سال پنج هزار لك محصول هرموز است و بنده می داند که يك دینار محصول هرموز در کجا نهاده . هر سال هزار و دو بیست لك به غلامان پادشاه پرتکال می دهند والباقی سومی هندو و خواجه ابراهیم و دیگران قسم باهمدیگر می کنند .

پنجاه سال پدرم وزیر هرموز بود و بنده کمترین که مخلص غلامان پادشاه پرتکال و شب وروز در خدمت پادشاه پرتکال است تقصیر نمی کند . همه کس دشمن بنده کمترین شده اند و بزرگان هرموز از جهت آنکه لاف غلامی ونفری پادشاه پرتکال می زنم بنده - کمترین را می خواهند که بکشند یا از هرموز بیرون کنند ، [چنانکه] بنده از دست ایشان مضطر است ومبتلا [ی] دست ایشان است .

اکنون از غایت بی طاقتی احوال اعلام آن حضرت نموده . مردم دوستی بابزرگان از جهت آن می کنند که در دنیا بزرگ باشند . آن حضرت هیچ حقیقت بندگان خود نمی رسد . سر آن حضرت به سلامت توقع دارد که هرکاری که پدر بنده کمترین می کرد رجوع به بنده - کمترین فرمایند که به دولت غلامان پادشاه پرتکال ، میانه مردم سرافراز شود .

در باب مال ملك هرموز ، اگر این جماعت قبول ندارند بنده - کمترین قبول دارم که هر سال هزار و دو بیست لك پادشاه پرتکال بدهم والباقی خرج ملك آنچه بشود وصوابدید پادشاه هرموز باشد و آنچه

پادشاه خواهد حواله فرماید که بنده بدهد و هر سال حساب به پادشاه بدهد .

در باب ملك هرموز، اينك از دست رفته و خراب شده . خواجه ابراهيم دشمن پادشاه پرتکال است و با [دشمنان] دوست است و همه ساله کتابت برسامری که حاکم ملبار^۶ است می نویسد و سوغات و اسب از جهت پادشاه روم و سامری می فرستد که دشمنی باشماکنند و بنده کمترین آنچه می داند باکپتا [ن-] می گوید. البته، البته جواب بنده کمترین بفرستد .

توضیحات

هویت نویسنده این نامه به تحقیق معلوم نیست . ژان او بن در پشت نویسی این نامه که به زبان فرانسوی نوشته ، نام او را مکری Mokri قید کرده و پروفیسور ماتوش نیز در کتاب خود به نقل از یاد داشت او بن نامه مورد بحث را به چنین شخصی نسبت داده است^۷ ولی به هر حال معلوم نیست این اسم از کجا پیدا و محقق شده است؟! اما به طوری که از فحوای نامه برمی آید نویسنده پسر وزیر قلمهات در زمان آمدن آلبوکرک به هرموز بوده که قلمهات را به آلبوکرک تسلیم کرده و پنجاه سال نیز وزارت هرموز را داشته است و به همین مناسب پسر او یعنی نویسنده نامه وزارت هرموز را حق موروثی خویش می دانسته است .^۸

۶- منظور مالابار Malabar است .

۷- فهرست اسناد روابط ایران و پرتغال ، ص ۱۷۲ .

۸- او بن در پشت نویسی این نامه نوشته است نویسنده نامه درخواست

مرحوم اقبال در شرح آمدن آلبوکرک به خلیج فارس و هرموز نوشته است «حکمران ایرانی قلمهات شرف الدین نامی بوده که حاضر به تسلیم قلمهات نشد و وزیر بار اطاعت آلبوکرک نرفته بود^۹. پس بنا بر اختلافی که میان مطالب نامه مورد بحث و تحقیق مرحوم اقبال دیده می شود نمی توان نویسنده نامه را پسر شرف الدین دانست. ولی از طرفی می دانیم که چون آلبوکرک به هرموز رسید و آنجا را تصرف کرد برای آنکه خواجه عطارا به کلی از سر راه خود بردارد درخفا با رئیس نورالدین نامی که با پسرش شرف الدین از سرشناسان هرموز و از رقیبان خواجه عطا می بود تدو خواجه عطا او و پسرانش را از هرموز تبعید کرده بود، تباری نمود و شورش در هرموز برپا ساخت که خوشبختانه بر اثر هشیاری و درایت خواجه عطا به نتیجه نرسید^{۱۰}.

بنابراین، اگر صاحب نامه را همین رئیس نورالدین و یا پسرش شرف الدین و آنها را همان وزیر قلمهات زمان آلبوکرک بدانیم، لامحاله باید آنچه را که اقبال درباره او و تسلیم نشدن قلمهات نوشته است نادرست دانست.

رساله جامع علوم انسانی

کتابخانه هدیه به فضیله

کرده بود او را به پادشاهی هرموز برگزینند و آن، به طوری که از متن نامه معلوم می شود، اشتباه آقای او بن است. عین عبارت آقای او بن چنین است:

«Mokri Solicite d'être nommé roi d'Ormuz»

۹- مطالعاتی در باب بحرین و جزایر خلیج فارس، ص ۵۵.

۱۰- ر. ک به جلد یکم همین کتاب، ص ۲۸-۲۹.

بعض حرمیہ پڑھنے کے بعد اور شاہی دربار میں
 حاضر ہو کر حضور کو مبارکبادیں پہنچانے کے لئے
 مسیحیوں کے لئے ان کے لئے فائنڈیشن کے لئے
 لے کر آئے ہیں اور ان کے لئے فائدہ مند کاموں
 فائنڈیشن کے لئے فائدہ مند کاموں کے لئے
 ہنگامہ بندی کے لئے فائدہ مند کاموں کے لئے
 دربار میں حاضر ہو کر مبارکبادیں پہنچانے کے لئے

صفحہ اول سند شماره ۱۶ - نامہ پسر وزیر قلمت بہ نایب السلطنہ ہند

شاہجہاںیہ مدرسہ لکھنؤ

در طهارت صلوات بر پیامبر و آل او صلوات
 و انکسرتی قول اخبر حضرت شاه تکیالی
 ز حجت مکان و سر لشکران در لفظ پریم
 به خبری و حالی که بشنوم جنبه همه کس
 و عا و یاییم فاشی در کلام به غیره
 کسی که در لفظ به غیر فاشی بایستد
 کشتند که مکان در طهارت صلوات
 بسیار زخم پریم و مکان و لفظ
 قول و تقاضی و حکم در لفظ فاشی
 گفت جنم مکرر با صلوات بر شاه
 که به هر کس که در لفظ صلوات
 نمودن شاه پیشتر که خدای بکنند
 سخن مکرر قبول کند چنانکه در شاه
 و قیادت و مخالفت که فاشی در لفظ
 تا از این زمان در حضور شاه
 حواله اولیم پیش روی در لفظ
 حواله اولیم که پیش روی در لفظ
 و سوعان مجسم بر اسد و یکصد

حوالہ لایم کہ پیش روئی است جو
 وسواس مجسم رساندم ویک صدمه را بشتره فاعول
 فعل اول بہتر سار طابع غر و حوالہ لایم کہ
 تا پیاہیشی بی عجز یجی سزا رسیدن کہ
 دیو و جیا و انقم سزای سزا کہ کہ نہ
 تا فظ کہ حوالہ لایم کہ بر جملہ
 لوی رس شہینای بہر لایم کہ لسان
 یا لوی رس گوشت یا با من سلسلہ حوالہ لایم
 کہ او تو سو و اگر چو کی در سزا رسیدن
 بی شستند از سو کہ لوی رس ناگاہ بہ
 بہتر سوال کہ نہ تو ز لوی رس بر نیامد
 و سومی در حکم بہ نر افانہ طلسم
 کہ بر این عالم نیز ادا ان حد کہ گفت
 جو صد کہ از زمین گفت و با زینہ
 محو از نر نیکنان بر سال
 بر سال جو خزانہ محو از نر
 در کیا بہ ان بر سال نر و
 و الیاء سومی بہر و حوالہ لایم
 ۱۱۵۴

صفحة سوم سند شماره ۱۶ - بقیہ نامہ پسر وزیر قلمہات

۱۶

و الا بانه سوغی سند و وجوه معلوم است
 بچهار سال پیرم فرزند قزوین و سرکرده طغیانان و قتل
 و شورش افروز در حرم شاه پیرفعال حق و کینه کینه
 شده و در دهگان شهر نمره کرده اند و قتل
 سرکرده و چون آنکه باشند یا لغزین خونریزی کنند
 ایشان فقط از این و بقیه در این انکه لفظ
 پادشاهی احوال معلوم میفرستند و تمام بازرگان
 از بگتند و در دنیا از این باشند و حق سرکار
 نیستند و بیست و هفت دارد و سرکاری که در
 سرکار که در شاهی و در شاهان شاه پیرفعال
 سرافراز و سرکار این است که در این
 قابل علم و رسالت این که در این
 و الا جنبه ملک لیجیست و بیست و هفت
 و بیست و هفت حمله و حمله و حمله
 به شاه پیر و در این انکه لفظ
 شد و حمله و حمله و حمله
 پادشاهی و حمله و حمله
 پادشاهی و حمله و حمله

صفحه چهارم سند شماره ۱۶ - بقیه نامه پسر وزیر قلمبات

سند شماره ۱۷

نامه خواجه قاسی حسن علی به پادشاه، پرتغال^۱

عرضه داشت بنده کمترین خاکسار خواجه قاسی حسن علی [—]^۲ بندگی عرضه می‌دارد.

بعد از عرض اخلاص به خدمت سلطنت خداوندگار بندگی عرض خدمتکاری این غلام دولتخواه دو کلمه [—]^۳ و مرحمت پرو [ر]ی این بنده خدمتکار می‌فرمایند، پیش خدای تعالی واضح [است چرا که در زمان]^۴ همچنین [پادشاه عادل]^۵ برهیچکس ظلم نشده است، نه بر مسلمانان و نه بر فرنگیان و نه بر جهودان. می‌باید که ظلم این بنده خدمتکار هم نباشد. خداوندگارا باز حال غلام خود برسند. چرا که این بنده خاکسار نه‌مرد گریختنی ام و اگر چنانچه گر [یختنی بودم] اسباب و تفاریق و برادران خود را نمی‌گذاشتم و در این ملک پرتگال نمی‌آمدم و این برادران [—]^۶ و دو کلمه سخن کپتانم به خدمت تو پادشاه پرتگال آمده‌ام. الحمداله [—]^۷ داشتم و در این [—]^۸ که من بگریزم، من به خدمت آمدم. مال و زر و اسباب و تفاریق تمام در ملک هند [و]ستان و به خدمت

۱- از مجموعه مدارك شرقی . No. 25, D. O.

۲- يك کلمه نامفهوم که نام جانی است .

۳- يك سطر به سبب تاخوردگی سند خوانده نمی‌شود .

۴ و ۵ - در این جا کلمات پریده رنگ و محو شده است . قیاساً و بر حسب

قرینه خوانده شد .

۶ و ۷ و ۸ - به علت سیاه شدن کلمات ، خوانده نمی‌شود .

تو پادشاه پرتکال آمدم چنانچه گریختنی بودم هرگز مال و زر خود نمی گذاشتم و در ملك پرتکال نمی آمدم و چنانچه منویل مسید را تو پادشاه پرتکال فرستاده بودند و رئیس شرف را طلب نمودند منویل مسیدرفت هرموز و رئیس شرف] [—] خودورداشت به گووه^۹ [فرستاد] اورا و این بنده کمترین هیچ خبر از این ند [اشت] [—] چراکه [—] به ملك دکن رفته بودم و سوداگری خودمیکردم. ناگاه خبر رسید که منویل مسید رئیس شرف را به گووه آورده است و این بنده خدمتکار به ملاقات رئیس شرف به گووه آمدم و ملاقات رئیس شرف کردم. ناگاه کپتانمر این بنده را طلب می نما [ید] و این غلام [—] رفتم و دست بوسی کپتانمر کردم و کپتانمر دو کلمه سخن به این بنده گفت که والله این است که پادشاه پرتکال] رئیس شرف را طلب نموده و توقاسی می باید که به دلخوشی خود و به رضای خود به همراه رئیس شرف بروی به جهت آنکه تمام احوال هند [و] استان و هرموز و کپتان بهتر از تو کسی نمی داند و چنانچه تومی رفتی پادشاه عزت و حرمت تو خواهد داشت و این بنده جواب کپتانمر دادم . به خاطر شما کپتانمر [—] و به رضای خود همراه رئیس شرف] [نرفتم و به خاطر کپتانمر [یک کلمه نامفهوم] گفت به خاطر من برو چراکه پادشاه پرتکال گواهی به رای تو خواهد طلبید و تو تمام احوال هند [و] استان می دانی و پادشاه حرمت [و] عزت تو خواهد داشت و کپتانمر مرد بزرگ این سخن گفت ، این بنده [دو کلمه نامفهوم] این بنده تمام مال، اسباب و برادران و خانمان خود را انداختم به همراه رئیس شرف] [به خدمت تو پادشاه پرتکال آمدم و زحمت دریای فراوان کشیدم . الحمدالله به پایوس

۹- منظور شهر و بندرگوآ Goa است .

تو پادشاه پرتکال رسیدم و امروز مدت دو سال [و] پنج ماه است که در خدمت پادشاه هستیم . الحمدلله کسی از این بنده گله ندارند و زحمت کسی نداشتیم و دردمندی راه خود می رفتیم و روزگار خود در لحسبوه^{۱۱} می گذرانیدیم . بعد از این سیاباد در شهر واقع [شد و] پیدا بود آن خداوندگار از سبب سیاباد بیرون فرمودند . رئیس شرف هم به خدمت آن سلطنت پناه بیرون فرمود و این بنده خاکسار در لحسبوه روزگار می گذرانیدم . بعد از مدت [چند ماه]^{۱۲} دیگر رئیس شرف این بنده را درویانه طلب نمود و آن خداوندگار در الوت بودند . [چنانکه] این بنده خاکسار از لحسبوه [یک کلمه نامفهوم] درویانه رفتم و خدمت رئیس شرف می کردم و دو گومس طمع پیش رئیس شرف داشت که رئیس شرف چیزی بدهد . بعد از مدت دیگر دو گومس این بنده را طلب نمود و [دست]^{۱۳} من گرفت و گفت که رئیس شرف چندین زرمال به رنرودرودیو کودمیل و جان اد ریش و [منویل] مسید چندین زرها رئیس شرف به ایشان داده است چه شده ، من هم نفر پادشاهم [یک کلمه نامفهوم] کرو زاد زر به من بدهد و خانه من در لحسبوه زمین جنبش بود خانه من افتاده است و خواهم عمارت خانه بکنم و توقاسی همچنین پیش رئیس شرف بگو که البته [یک کلمه نامفهوم] زر به من بدهد و این بنده قو[ل] دادم که بروم پیش رئیس شرف بگویم و آنچه رئیس شرف خواهد بدهد من او [را] خبر خواهم آوردن . بعد از این آدم پیش رئیس شرف و در توی باغچه آنچه دو گومس گفته بود به رئیس شرف گفتم . رئیس

۱۰- تحریف شده لیسبوا Lisboa است که تلفظ پرتغالی لیسبون

Lisbonne پایتخت پرتغال می باشد .

۱۱ و ۱۲ - در این جا کلمات پریده رنگ و محو شده است . قیاساً و بر حسب

قرینه خوانده شد .

شرف گفت والله چیزی ندارم به کسی چیز نمی‌دهم. آن‌ها که پیش، [از] من چیز گرفته‌اند به من ظلم کرده‌اند و در بند کردند و به زور گرفته‌اند. همه چیز به ظلم گرفتند. من حال چیزی ندارم که به کسی بدهم. آخر دوگو [مس] این سخن که از من شنید دست به ریش گرفت و سه بار سوگند سنت کرس خورد که هنوز يك ماه نشده باشد پادشاه رئیس شرف را بند خواهد کرد. آخر آن است که دوگومس خبری دروغ به هم درست می‌کند و به گفته غلام جورجی که زر خرید سیاه است به او می‌گفت پادشاه خواهد برای [دو کلمه نامفهوم] چنین که تو پیش مسلمانان روز جمعه سبت گوشت می‌بخوری. به این سبب می‌گفت که [يك کلمه نامفهوم] است که برای تو پادشاه شفقت و حرمت [يك کلمه نامفهوم]. و به گفته جورجی غلام زر خرید، دوگومس خط جهت آن سلطنت پناه می‌نویسد که فکر رئیس شرف بکنید که رئیس شرف می‌خواهد بگریزد. آخر آن است آن سلطنت پناه رئیس شرف را بند مسمور فرستادند. آخر آن است رئیس شرف [این بنده را] وکیل^{۱۳} خود می‌کند و در لحسبوه می‌فرستد به جهت آنکه به خدمت خداوندگار سلطنت پناه چرا که کاری مهمی اگر باشد پیش آن خداوندگار سلطنت پناه بیایم بگذرانم. به خاطر همین رئیس شرف این [بنده را] در لحسبوه گذاشت و من نمی‌خواستم که در لحسبوه باشم و لا. رئیس شرف به خاطر مهم گذاشتن خود برای من در لحسبوه گذاشت. [چنانکه] به خدمت [يك کلمه نامفهوم] آن خداوندگار می‌آمدم و [با] دردمندی می‌رفتم. آخر جورجی غلام زر خریده رئیس شرف [دو کلمه نامفهوم] رفت پیش دوگومس گفت و دروغ چند به هم دوگومس راست کرد و خط به دست جورجی جهت آن سلطنت پناه فرستاد و این بنده خاکسار پیش از ایشان خبر داشتم

۱۳- در متن اصلی: وکیل.

که دوگومس به گفته جورجی غلام زرخریده می خواستند این بنده را [با] اطلاع نداشتند و این بنده کمترین هر [ر] وزبه خدمت آن خداوندگار می آمدم، احوال دردمندی خود را به عرض آن سلطنت پناه برسانم. هر چند سعی کردم محل آن سلطنت پناه نیافتم. آخر این بنده يك نوبت به خدمت رهینه [؟] رفتم شمال احوال مسکین خود داشتم به عرض رهینه رسانیدم که این است که والله دوگومس دروغی چند به هم راست بست، رئیس شرف رابندی مسمور فرستادند و این زمان به این است دیگر می خواهد ما مرد غریبیم به ما هم نیز می خواهد اطلاع ندارد [؟] خداوندگارا مرد غریبم درین ملك [دو کلمه نامفهوم] خبر کردند ماهیچ رئیس نداشتیم والا [چند کلمه نامفهوم] این چنین به عرض رهینه رسانیدم. رهینه جواب دادند که والله تو مترس و کس به تو کاری ندارد و پادشاه در [يك کلمه نامفهوم] خدمت تو می شناسد. رهینه این چنین جواب این بنده دادند. آخر آن است، يك روز کرژه دور [؟] بایک کونشاوان [؟] رنویسند به همراه [چند کلمه نامفهوم] در خانه این بنده آمدند و این بنده را گفتند پادشاه گفته است که توقاسی می خواهی بگریزی. این بنده در خود حیران مندم. هیچ تقصیر به خود نمی بینم. آخر این بنده گفتم این چنین پادشاه فرموده است این چنین عمل نمائید. آخر آن است که کرژ دور تفاریق رئیس شرف و جزوی خرجی که [مانده] ^۴ بود و هر چه هست [و] نیست در [يك کلمه نامفهوم] گرفتند و تسلیم سورا [؟] و این بنده در بندی خانه فرستادند. خداوندگارا التماس انکه الحمدالله تو پادشاه عادل هستی و این بنده غریب را به گفته جورجی غلام زرخریده ، این بنده کمترین رابند فرمودند و این غلام رئیس شرف خریده بود و از

پیش خودش بدرکرد. خداوندگارا رئیس شرف دید دراین [یک کلمه نامفهوم] می‌کند، ازپیش خودر رئیس شرف بدرکرد. خداوندگارا این غلام جورجی چند نوبت درلحسبوه بند کونشاوان شهر بود و این بنده خدمتکار به خاطر خدا چند نوبت او را ازبند کونشاوان شهر خلاص کردم. خداوندگارا این غلام مرد غریبم ودرین ملک مادرندارم وپدرندارم ودراین [جا] هیچکس نمیشناسم غیر ازشما پادشاه چنانچه آن خداوندگار به گفته جورجی زرخریده سخن او باورکردند واین بنده را بند فرمودند خداوندگارا بفرما عدل بکنند و اگر چنانچه این بنده گریختنی ام بفرما سرمن برسربازان ببرند حاجت بندکردن نیست و خون تو بر تو پادشاه حلال است. بفرما سرمن ببرند واین بنده مادرندارم وپدرندارم ونه خویش که در این ملک پیش پادشاه شفا خواه بکنند و میان مردمان مرد غریبم هیچکس در شهر ندارم. خون من به شما پادشاهان حلال است. باقی امر امر خداوند [است]

مردمان به شرف

خداوندگارا اگر چنانچه گریختنی من ثابت بشود، از برای خدا تعالی بفرما به کورژ دور و منویل نویسنده که بروند در بندی خانه و دوسخن سوال [از] جورجی بکنند که ما خودمان [یک کلمه نامفهوم] پادشاه می‌گوئیم که تورا خلاص می‌کنیم که بیا تو بگو به راستی و درستی بگو تنبوری که زده [ای] و بگفته چه کس این کارها کرده [ای]. [-]^{۱۵} است تا تو پادشاه از احوال غریبان معلوم [-]^{۱۶} این بندگان گذشته است. از گفته جورجی غلام زرخرید [-]^{۱۷} گفته بوده است به حضور ... [-]^{۱۸}

۱۵ و ۱۶ - چندین کلمه به علت لکه روی کاغذ، محو شده است.

۱۷ - چند کلمه به علت لك شدن کاغذ خوانده نمی‌شود.

۱۸ - بقیه نامه که شامل چهار سطر می‌باشد به علت لك شدن کاغذ خوانده

نمی‌شود.

Handwritten text in Persian script, likely a letter or document. The text is arranged in several horizontal lines, with some parts appearing to be written on a separate sheet of paper placed over the main document. The ink is dark and the paper shows signs of age and wear.

صفحة اول سند شماره ۱۷ - نامه خواجه قاسی به پادشاه برتغال

Handwritten text in a historical script, likely Persian or Arabic, covering the majority of the page. The text is dense and appears to be a continuation of a document or a list of items.

سند شماره ۱۸

نامه رئیس شرف‌الدین وزیر که معلوم نیست به که
نوشته است^۱

هو

سلطنت پناه چندین سال است در ملک پرتکال هستم [-] عرض
[-] نوشته و نیز به پادشاه التماس نموده‌ام که مرخص بنماید که
به هرموز به خانه‌ام بروم. چرا که مرد پیرم و می‌خواهم در خدمت
پادشاه بمیرم به دستوری که پدر من در خدمت پدر پادشاه مرده است
سوگند به دین خود چیزی به خاطر ندارم و از جهت گنج ناگاه کسی
در این . غیر از این چیزی به پادشاه برساند دوتا پسر دارم یکی
به خدمتکاری پادشاه [-] به خدمت پادشاه باشد. چه که هند [و]
ستان و چه این جا و به [هر جا که رضای پادشاه]^۲ باشد. التماس
[از] آن سلطنت پناه دارم که منت من بنمایند در پیش پادشاه و مرا
در هرموز بفرستد چرا که هر سوز [-] است، به خدمتکاری پادشاه و
به آن دستور [که] پادشاه پرتکال صلاح دانند. این التماس از آن
سلطنت پناه [-] منت کاری من بنمایند [-] چرا که مرد پیرم و
شصت و پنج سال حالا عمر دارم [-] مرده است. این جا بمیرم چرا
اگر در این بمیرم [-] خیال بنماید چرا که می‌خواهم به حرمت پیش

۱- از مجموعه مدارک شرقی No. 45, D. O.

۲- در این جا مرکب نامه پریده رنگ و محو شده است بالنتیجه قیاساً و
برحسب قرینه خوانده شد .

زن و فرزند خود بمیرم . باقی آنچه صلاح دولت پادشاه باشد آن چنان عمل نماید . در مسیمور . روز پنجم شنبه غره ماه رجب المرجب . شرف الدین نورالدین در پای نامه اثر مهر گلابی شکل رئیس شرف الدین موجود است.^۳

توضیحات :

مخاطب این نامه معلوم نیست ولی آنچه از فحوای آن استنباط می شود رئیس شرف الدین در زمان نگارش نامه در پرتغال بوده و مخاطب نامه شخص معتبری است که اولاً رئیس شرف الدین او را با عنوان «سلطنت پناه» می نامد، ثانیاً او را واسطه عفو خود در پیش پادشاه قرار می دهد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۳- برای مجمع مهر رجوع کنید به توضیحات نامه سیزدهم .

Handwritten text in Urdu script, likely a letter or document. The text is dense and appears to be a formal communication. It includes several lines of text, some of which are partially obscured or faded. There are also some circular stamps or seals visible on the page, including one on the right side and another near the bottom right corner.

سند شماره ۱۸ - نامه رئیس شرف الدین